



بخش آموزش رسانه تفریحی سنتر

کلیک کنید  www.tafrihicenter.ir/edu

 نمونه سوال  گام به گام

 امتحان نهایی  جزوه

 دانلود آزمون های آزمایشی

متوسطه اول : هفتم ... هشتم ... نهم

متوسطه دوم : دهم ... یازدهم ... دوازدهم

www.tafrihicenter.ir

درس دوم: ریشه و شاخه های فلسفه

فلسفه دارای یک بخش اصلی است که به منزله ریشه و اساس فلسفه است و تعدادی بخش های فرعی است که به منزله شاخه های فلسفه اند؛ که متکی به ریشه هستند مثل: اتکای شاخه های درخت به ریشه و تنه آن؛ پس شاخه های فلسفه از بخش اصلی فلسفه نشات گرفته و متکی به آن هستند.

بخش اصلی و ریشه ای فلسفه

در درس قبل گفتیم که موضوع فلسفه بررسی اصل و حقیقت وجود است؛ پس مسائل فلسفه نیز پیرامون وجود است. در مورد مداد چند سوال مطرح می کنیم تا با بررسی و تحلیل جواب های بدست آمده، منظور از موضوع فلسفه و مسائل آن اندکی روشن گردد.

۱- آیا مداد خودش بوجود آمده یا اینکه ایجاد کننده و بوجود آورنده ای داشته است؟

جواب: خودش بوجود نیامده است بلکه شی دیگری آن را بوجود آورده است.

در فلسفه به شیئی که خودش بوجود نیامده باشد «معلول» گویند.

۲- آیا بوجود آمدن مداد حتمی و قطعی بوده یا ممکن؟

روشن است که بوجود آمدن مداد، ممکن بوده؛ چون اگر بوجود آورنده اش فراهم نبود بوجود نمی آمد.

پس مداد دو ویژگی «معلول» و «ممکن» را دارد، اکنون می توان پرسید که این دو ویژگی بخاطر «مداد بودن» است؟ یا نه؟

خیر این دو ویژگی بخاطر مداد بودن نیست چون اگر این دو ویژگی بخاطر مداد بودن باشد، اشیا دیگر این دو ویژگی را نخواهند داشت، در صورتی که اشیا دیگر نیز این دو ویژگی را دارند مثل: انسان، درخت و

حال سوال این است این پس دو ویژگی بخاطر چیست؟

جواب: بخاطر وجود داشتن یعنی مداد، انسان و از آن جهت که وجود دارند این ویژگی ها را دارند.

پس قوانینی مثل «علت و معلول»، «واجب و ممکن» و در فلسفه مورد بررسی واقع می شوند که به خود هستی و وجود مربوط می شوند نه به شیئی خاص، بلکه مسائلی هستند که کل هستی را در بر می گیرند؛ توضیح اینکه یا موجودات معلول اند یا علت. بنابراین اصل «علت و معلول» تمام موجودات را در بر می گیرد.

لذا فیلسوفان تلاش می کنند، بدانند مثلا در هستی، قانون علیت (هر معلولی علتی دارد) جاری است یا نه؟

البته از آنجا که معرفت بر وجود، فرع بر امکان شناخت آن است (یعنی لازمه شناخت وجود و هستی آن است که قبول کنیم شناخت بر انسان ممکن است به عبارت دیگر اگر شناخت و علم به اشیا ممکن نباشد هستی شناسی و علم به موجودات بی معناست) فلاسفه می خواهند توانایی انسان در شناخت هستی و وجود را بررسی کنند و بدانند که انسان با چه ابزاری می تواند اصل و حقیقت وجود و قوانین حاکم بر آن مثل اصل علیت را بشناسد.

پس بخش اصلی و ریشه ای فلسفه موارد زیر را شامل می شود:

- ۱- هستی شناسی یا وجود شناسی درباره احکام و قوانین کلی و حاکم بر هستی و وجود بحث می کند توضیح اینکه موضوع فلسفه وجه مشترک اشیاست (وجود) است، بنابراین قلمرو آن کل هستی است و مسائل آن مثل اصل علیت مسائلی است که اولاً به هستی مرتبط است و ثانياً قوانینی است که تمام اشیا را در بر می گیرد. مثلا موجودات در وجودشان یا نیازمند به علت اند (معلول) یا نیازمند به علت نیستند (علت)
- ۲- معرفت شناسی توانایی انسان را در شناخت اشیا مورد بررسی قرار می دهد.

نکته: تحلیل جمله « معرفت به وجود، فرع امکان شناخت است » معرفت بر وجود یعنی هستی شناسی و امکان شناخت یعنی معرفت شناسی

پس معنای جمله بالا این است که هستی شناسی فرع بر معرفت شناسی است.

شاخه های فلسفه

در بخش ریشه ای و اصلی فلسفه گفته شد قوانین و احکام حاکم بر هستی، قوانین عام و کلی هستند که کل هستی را شامل می شود ؛ پس اگر طبق آن قوانین کلی و عام (قوانین بنیادین وجودشناسی و معرفت شناسی) موجود یا موجوداتی خاص (محدوده های خاص مثل شناخت انسان) مورد بررسی واقع شود و قوانین آن محدوده از وجود مثل انسان، براساس آن قوانین بنیادین بیان شود به چنین بررسی و شناختی، شاخه های فلسفه گفته می شود.

چهار خط بالا توضیح دو خط زیر است که در متن کتاب آمده است.

«شاخه های دانش فلسفه، آن دسته از دانش های فلسفی هستند که قوانین بنیادین وجودشناسی و معرفت شناسی را به محدوده های خاص منتقل می سازند و قوانین آن محدوده از وجود را بیان می کنند»

بطور مثال اگر کسی در وجودشناسی خویش پذیرفته باشد که «وجود بر دو قسم مادی و مجرد از ماده است» چنین کسی در انسان شناسی فلسفی (یکی از شاخه های فلسفه) می تواند بگوید انسان نیز دارای دو بُعد مادی و مجرد است؛ اما اگر در وجودشناسی خویش بگوید وجود مساوی با ماده است و موجود غیر مادی و مجردی وجود ندارد، در انسان شناسی خویش نمی تواند بگوید انسان دارای بُعد غیر مادی است.

پس با تأمل فیلسوفانه (تأمل براساس قوانین بنیادین و کلی حاکم بر هستی) در حوزه هایی مثل اخلاق، دین، تاریخ و.... شاخه هایی از فلسفه مانند فلسفه اخلاق، فلسفه دین، فلسفه تاریخ و.... شکل می گیرد.

شاخه های فلسفه (فلسفه های مضاف) رابط بین علوم و فلسفه هستند.

شاخه های فلسفه متکی بر فلسفه (بخش اصلی و ریشه ای فلسفه) هستند و علوم نیز متکی به شاخه های فلسفه (فلسفه های مضاف) هستند بطور مثال مبانی علم اخلاق در «فلسفه اخلاق» و مبانی «فلسفه اخلاق» در فلسفه است.

دلیل نامگذاری فلسفه اخلاق، فلسفه هنر، فلسفه دین و به فلسفه مضاف چیست؟ چون فلسفه برای «اخلاق» و مضاف واقع شده است به عبارت دیگر «اخلاق» و برای «فلسفه» مضاف الیه واقع شده است.

فلسفه های مضاف

در بحث قبلی روشن شد علوم زیربناهایی (اصولی که مسائل علم متکی به آن است مثل ستون ساختمان) دارند که در شاخه های های فلسفه (فلسفه های مضاف) بررسی می شوند، آنچه در فلسفه های مضاف پذیرفته می شود، اساس و مبنای نظریات و دیدگاه ها در علوم واقع می شوند، مثلاً آنچه در فلسفه اخلاق پذیرفته می شود مبنای نظریات در علم اخلاق واقع می شود.

جهت روشن تر ارتباط علوم با فلسفه های مضاف به نمونه زیر دقت کنید:

یکی از مسائلی که در فلسفه علوم اجتماعی مطرح است این است که اصالت از آن فرد است یا جامعه؟

گروهی از فیلسوفان اصالت را از آن فرد می دانند و جامعه را مجموعه ای از افراد می دانند که در کنار هم زندگی می کنند و برای جامعه جدای از افراد، هویت مستقلی قائل نیستند؛ یعنی افراد اجزای جامعه هستند که با کنار گذاشتن اجزا، جامعه ای باقی نخواهد ماند.

گروهی دیگر از فیلسوفان اصالت را از آن جامعه می دانند و معتقدند که افراد هویت مستقلی ندارند ، در نتیجه افکار و اندیشه ها و تصمیم گیری های آنها کاملاً تحت تاثیر شرایط اجتماعی آنان است و از خود اراده و اختیاری ندارند.

دیدگاه های بالا در نحوه بررسی مسائل اجتماعی توسط جامعه شناسان تاثیر زیادی داشته است ؛ یعنی اگر مبنای نظریات جامعه شناسی اصالت فرد باشد ، نظریاتش متفاوت از دیدگاه های جامعه شناسی است که مبنای نظریاتش اصالت جامعه است . لذا کسانی که اصالت فرد را قبول دارند در برنامه ریزی های فرهنگی، اقتصادی و بیشتر منافع فرد را لحاظ می کنند یعنی به گونه ای برنامه ریزی می کنند که منافع و خواسته های فرد تامین شود و در سیاست نیز معتقد به «لیبرالیسم» است که تامین کننده آزادی های فردی است یعنی ساختار حکومت به گونه ای تنظیم شده که منافع فرد را برآورده کند . این دیدگاه بیشتر در کشورهای غربی حاکم است بخاطر همین است که در این کشورها سرمایه داری حاکم است و اقتصاد، اقتصاد دولتی نیست و دولت تنها نقش نظارت و هماهنگ کنندگی را دارند مثلاً سرمایه دارانی وجود دارند که ثروت شان به تنهایی با درآمد و ثروت برخی از کشورها برابری می کند . یا آزادی هایی که در زمینه جنسی وجود دارد مثل به رسمیت شناختن همجنس بازان هر چند اکثریت جامعه مخالف این خواسته باشند.

لازم به یادآوری است هر چند که در غرب ادعا می شود آزادی های فردی مورد قبول است و در موارد متعددی نیز این آزادی های فردی پذیرفته شده است لکن مخالفت با حجاب و پوشش نشان دهنده آن است که آزادی های فردی بطور کامل در غرب پذیرفته نشده است.

اما کسانی که اصالت را از آن جامعه می دانند در برنامه ریزی فرهنگی، اقتصادی و بیشتر منافع جمع را در نظر می گیرند نه منافع فرد را. یعنی برنامه ریزی ها طوری صورت می گیرد که منافع جمع و جامعه را تامین کند . در سیاست نیز معتقد به «سوسیالیسم» هستند که تامین کننده منافع جمعی است . یعنی ساختار حکومت به گونه ای است که خواسته های جمع و جامعه را تامین می کند، لذا اگر خواسته فردی در مقابل و مخالف خواسته های جمع و جامعه باشد، مورد توجه واقع نمی شود

اما دیدگاه سومی نیز وجود دارد که معتقد است هم افراد اصالت دارند و هم جامعه . اینان اولاً جامعه را فقط جمع شدن افراد در کنار هم نمی دانند، بلکه معتقدند گرد هم آمدن افراد و زندگی طولانی شان در کنار یکدیگر باعث شده یک روحیه جمعی شکل بگیرد که افراد را تحت تاثیر قرار دهد مثلاً روحیه ظلم ستیزی که در برخی جوامع حاکم است؛ روحیه ای است که به تدریج در جامعه شکل گرفته است لذا کسانی که در شکل گیری چنین روحیه ای نقش داشتند اگر از دنیا هم رفته باشند لکن این روحیه، افراد را تحت تاثیر قرار

می دهد یا مثلاً برخی از رسم و رسوم هایی که الان در جامعه حاکم هستند چندین قرن پیش بوجود آمده اند و ذکر این مثال ها نشان داد اینگونه نیست که جامعه بدون افراد هویت نداشته باشد.

ثانیاً تاثیر عوامل اجتماعی بر افراد به گونه ای نیست که افراد اختیار و اراده ای از خود نداشته باشند . پس می توان گفت چون روحیه جمعی و شرایط اجتماعی افراد را تحت تاثیر قرار می دهد اصالت از آن جامعه است و چون این تاثیرگذاری به صورت مطلق نیست و به گونه ای نیست که افراد اختیار خویش را از دست بدهند و فقط تابع مطلق شرایط اجتماعی و روحیه جمعی باشند، اصالت از آن فرد نیز هست.

مثلاً در زمان امام حسین (ع) روحیه حاکم بر جامعه ظلم پذیری بود ، قیام امام حسین (ع) نشان داد که انسان تابع مطلق شرایط اجتماعی و جامعه نیست؛ چرا که اگر اینگونه بود می بایست از جانب امام حسین (ع) قیامی صورت نگیرد، او و یارانش نیز شرایط حاکم را بپذیرند. در صورتی که ایشان علاوه بر اینکه تحت تاثیر شرایط جامعه خویش واقع نشد، بلکه با قیام خویش شرایط جامعه را تحت تاثیر قرار داد.

طبق این دیدگاه، هم فرد هویت و اصالت دارد که می تواند از شرایط و روحیات جمعی تاثیر بپذیرد و هم می تواند تاثیر بپذیرد و نیز می تواند بر جامعه و روحیات جمعی تاثیر بگذارد و هم جامعه اصالت و هویت دارد که می تواند بر افراد تاثیر بگذارد، کسانی که این دیدگاه را قبول دارند هم منافع فرد را لحاظ می کنند و هم منافع جمع و جامعه را.

تهیه کننده : مسلم غلامحسینی

استان مرکزی